

نقد و بررسی مفاهیم اعتباری نزد علامه طباطبائی و چگونگی شکل‌گیری آنها

h.homayoon64@yahoo.com

حُسنی همایون / دانشجوی دکتری فلسفه مشاء دانشگاه تربیت مدرس

dr.r.akbarian@gmail.com

رضا اکبریان / استاد گروه فلسفه دانشگاه تربیت مدرس

دریافت: ۹۳/۶/۲۱ پذیرش: ۹۴/۳/۱۸

چکیده

علامه طباطبائی می‌گوید مفاهیم تنها از طریق ماهیات در ذهن ایجاد می‌شوند و بنابراین مفاهیم فلسفی نیز از ماهیات یا معقولات اولی به وجود می‌آیند. وی در نظریه تعقل خود، میان دو گروه از مفاهیم حقیقی و اعتباری تفاوت قایل می‌شود. این دو گروه از معقولات همان معقولات اولی و ثانی منطقی و فلسفی هستند که البته علامه طباطبائی با نگاهی ویژه به آنها می‌پردازد و روش شکل‌گیری آنها را در ذهن بیان می‌کند. او مفاهیم اعتباری را به سه دسته مختلف تقسیم می‌کند: مفاهیم ذهنیه که از دیگر مفاهیم ذهنی ایجاد می‌شوند؛ مفاهیم اعتباری که از مقایسه نفس با افعال و قوایش در ذهن شکل می‌گیرند و قسمی دیگر از مفاهیم اعتباری که از مستقل لحاظ کردن حکم در قضا یا به وجود می‌آیند.

مفاهیم اعتباری که از حکم در قضا یا به وجود می‌آیند، نسبت به دو قسم قبلی از اهمیت بیشتری برخوردارند؛ چراکه شامل مفاهیم بنیادین فلسفه مثل وجود، عدم، وحدت، کثرت، قوه و فعل هستند. نقطه قوت این نظریه روشن کردن نحوه ایجاد مفاهیم اعتباری و کیفیت حفظ مطابقت بین مفهوم ساخته شده توسط ذهن و مصداق حقیقی آن در خارج در مورد مفاهیمی است که به‌رغم داشتن مصداق در خارج، در ذهن ساخته می‌شوند. البته هرچند اقدام علامه در توضیح چگونگی شکل‌گیری این مفاهیم بدیع و اساسی است، این نظریه از چند منظر درخور نقد است که مهم‌ترین آن خلط بین حکم در تصدیق، و وجود رابط در قضا یا است که به‌منزله منشأ مفهوم وجود معرفی شده است.

کلیدواژه‌ها: تعقل، معقولات ثانی، مفاهیم اعتباری، حکم، مفهوم وجود، علامه طباطبائی.

مقدمه

در حکمت متعالیه صدرالمتألهین مفاهیم در دو دستگاه وجودی و ماهوی ایجاد می‌شوند، که مفاهیم ماهوی همان معقولات اولی و مفاهیم وجودی معقولات ثانیه در نظر گرفته می‌شوند؛ اما علامه نگاهی متفاوت دارد و براساس وجودشناسی متفاوت، تنها دستگاه ماهوی را به منزله منشأ مفاهیم می‌پذیرد و براین اساس معقولات ثانیه را نیز از طریق ماهیات و توسع عقل در آنها حاصل می‌داند. در نظریه تعقل، علامه طباطبائی معقولات را به دو قسم معقولات حقیقی که همان ماهیات یا صور ذهنیه کلی اشیا هستند و مفاهیم اعتباری که در ذهن ساخته می‌شوند، تقسیم می‌کند. مفاهیم اعتباری که می‌توان آنها را همان معقولات ثانیه دانست، مفاهیمی هستند که از دیگر مفاهیم موجود در ذهن ساخته، و بعضاً به خارج استناد داده می‌شوند. علامه با پرداختن به این بحث ضمن بیان چستی این مفاهیم، نحوه شکل‌گیری آنها را بیان می‌کند و نظریه‌ای بدیع در این باره می‌پردازد.

۱. تقسیم معقولات به مفاهیم حقیقی و اعتباری

پس از تقسیم اولیه علم به علم حضوری و حصولی و پس از آن تقسیم علم حصولی به احساس، تخیل و تعقل، از نظر علامه طباطبائی تعقل نیز براساس معقولات و چگونگی شکل‌گیری آنها در ذهن به مفاهیم حقیقی و اعتباری متقسم می‌گردد (طباطبائی، ۱۳۶۸، ج ۲، ص ۵۹).

مفاهیم حقیقی، مفاهیمی‌اند که طی فرایند تعقل در ذهن، از اشپای خارجی حاصل می‌شوند. این مفاهیم که علامه آنها را ماهیات می‌داند (همان، ج ۲، ص ۶۴؛ طباطبائی، بی‌تا، ص ۲۵۶)، از خارج اخذ، و در ظرف ذهن حاضر می‌شوند؛ بدون آنکه آثار شیء خارجی را داشته باشند. در واقع این صور در ظرف وجود خارجی دارای آثاری هستند که در ظرف ذهن، آن آثار وجود ندارد (طباطبائی، ۱۳۸۸، ج ۲، ص ۱۴۴).

در مقابل مفاهیم حقیقی، مفاهیم اعتباری قرار دارند که بحث از نحوه حصول این معقولات را می‌توان جزو ابتکارات علامه دانست. این بحث در بزرگان حکمت اسلامی پیش از علامه به ندرت یافت می‌شود، و حتی صدرالمتألهین و حاجی سبزواری نیز به این شکل به این بحث

نقد و بررسی مفاهیم اعتباری نزد علامه طباطبائی و چگونگی شکل‌گیری آنها □ ۸۱

نپرداخته‌اند (خسروپناه و پناهی آزاد، ۱۳۸۸، ص ۸۳). از نظر علامه مفاهیم اعتباری مفاهیمی هستند که موطن و منشأ اصلی آنها ذهن است:

والاعتباری ما كان بخلاف ذلك وهو إما من المفاهيم التي حيشية مصداقها حيشية أنه في الخارج كالوجود وصفاته الحقيقية كالوحدة والفعلية وغيرهما فلا يدخل الذهن وإلا لانقلاب وإما من المفاهيم التي حيشية مصداقها حيشية أنه في الذهن كمفهوم الكلى والجنس والنوع فلا يوجد في الخارج وإلا لانقلاب (طباطبائی، بی تا، ص ۱۵۱).

این مفاهیم خود دارای دو گروه متفاوت از مفاهیم اند: گروهی که عین خارجیت هستند و گروهی دیگر که کاملاً ذهنی‌اند و مصداقی در خارج ندارند.

۱-۱. تقسیم حقیقی و اعتباری، همان تقسیم معقولات اولی و ثانی است

تقسیم معقولات به مفاهیم حقیقی و مفاهیم اعتباری یادآور تقسیم معقولات به معقولات اولی و معقولات ثانی است، و تفاوت دو گروه مفاهیم اعتباری، همان تفاوت معقولات ثانی فلسفی و معقولات ثانی منطقی است؛ چراکه علاوه بر شباهت تعاریف این دو تقسیم، مصداقی که علامه برای هر گروه برمی‌شمرد، با مصداقی ذیل هریک از معقولات اولی و ثانی و سپس معقولات ثانی منطقی و فلسفی سازگار است. برای مثال، علامه ماهیات اشیا را مفاهیم حقیقی می‌داند که با کمی تغییر در بیان، همان معقولات اولی هستند؛ یا درباره مفاهیمی مانند وجود، وحدت و کثرت که علامه آنها را اعتباری می‌داند، اعتقاد حکما بر معقول ثانی فلسفی بودن آنهاست. همچنین معقولات ثانی منطقی نیز که مفاهیمی مثل نوع و جنس‌اند، که هم در ذهن ایجاد می‌شوند و هم در آن مصداق دارند، از نظر علامه نیز در گروه مفاهیم اعتباری، اما در جایگاهی متفاوت با گروه پیشین قرار دارند. علاوه بر شباهت تعاریف و مصداقی مفاهیم حقیقی و اعتباری به معقولات اولی و ثانی، علامه در برخی آثارش تقسیم خود را همان تقسیم معقولات به اولی و ثانوی می‌داند و اعتباریات را همان معقولات ثانی می‌شمارد (طباطبائی، ۱۳۸۸، ج ۲، ص ۱۴۶-۱۴۷). علاوه بر علامه، در سخنان برخی از متأخران دیگر نیز معقول ثانی و مفاهیم اعتباری درباره یک گروه خاص و

به منزله دو اصطلاح متفاوت برای یک معنا به کار رفته‌اند. برای مثال شهید مطهری می‌گوید برای گروهی ویژه از معقولات، گاهی اصطلاح اعتباری و گاه اصطلاح معقولات ثانی به کار می‌رود (مطهری، ۱۳۸۷، ج ۱۰، ص ۲۶۱). آیت‌الله جوادی آملی نیز آورده است که گاه به معانی اعتباری، مانند مفهوم وجود، در اصطلاح معقول ثانی گفته می‌شود (جوادی آملی، ۱۳۸۶، ج ۴، ص ۴۱۱). در نتیجه می‌توان گفت که تقسیم علامه درباره معقولات بی سابقه نیست و می‌توان این تقسیم را در آثار صدرالمتألهین و حتی متقدمین او مشاهده کرد.

با این وصف هرچند تقسیم معقولات به اولی و ثانی، که علامه آنها را حقیقی و اعتباری می‌داند، در فلسفه اسلامی بی سابقه نیست، نگاه وی به این مفاهیم تازه است و همچنین ارائه کیفیت حصول این مفاهیم در ذهن کاملاً بدیع به نظر می‌رسد. شاید به دلیل همین تفاوت نگاه عمیق است که علامه اصطلاح گذشتگان را کنار می‌گذارد و برای تقسیم معقولات از اصطلاحات ابداعی خود، یعنی مفاهیم اعتباری به جای معقولات ثانیه استفاده می‌کند.

۲. معنای اعتباری و انواع مفاهیم اعتباری

مفاهیم حقیقی یا ماهیات اشیا دسته‌ای از معقولات هستند که کلی و قابل صدق بر کثیرین‌اند و نفس بر اثر ارتباط با عالم عقول و عقل فعال به ادراک آنها می‌رسد. در مقابل، دسته‌ای دیگر از معقولات وجود دارند که علامه طباطبائی به شکل ویژه‌ای به آنها می‌پردازد. این دسته از معقولات، اعتباریات نام دارند.

اصطلاح اعتباری و اعتباریات دامنه گسترده‌ای از معانی مختلف را دربر دارد. علامه طباطبائی به کاربردهای مختلف این اصطلاح توجه دارد و ضمن برشمردن معانی مختلف آن، منظور نهایی خویش را روشن می‌سازد.

از کاربردهای مختلف اعتباری می‌توان به این موارد اشاره کرد:

۱. اعتباری در مقابل اصیل که در اصالت وجود و اعتباریت ماهیت مطرح است؛
۲. اعتباری به معنای امری که وجود منحاز ندارد، در برابر اموری که وجود منحاز دارند؛ مثل

مقوله اضافه که موجود به وجود طرفین است در برابر جوهر که وجود منحاز دارد؛

۳. اعتباری به معنای اموری که حقیقتی و رای ظرف عمل ندارند و براساس نوعی تشبیه و مناسبت اعتبار شده‌اند؛ مانند ریاست که در آن رئیس نسبت به مرئوس، مانند سر به بدن است. این نوع اعتباریات که بحث از آن نیز به نحوی ابداع علامه طباطبائی است، توسط عقل عملی ایجاد می‌شوند و در نتیجه معقول به معنای مورد نظر نیستند (طباطبائی، ۱۴۲۰ق، ص ۱۵۲؛ همو، بی‌تا، ص ۲۵۸-۲۵۹). اما منظور از مفاهیم اعتباری در مقابل مفاهیم حقیقی هیچ‌کدام از موارد پیش‌گفته نیست، بلکه مفاهیم اعتباری مفاهیم معقولی‌اند که در برابر مفاهیم حقیقی قرار می‌گیرند.

بنابراین علاوه بر مفاهیم حقیقی، معقولات دیگری با عنوان مفاهیم اعتباری وجود دارند که می‌توان آنها را در دو گروه اصلی جای داد:

۱. خارجیت محض یا بطلان محض: مفاهیمی که مصداق آنها عین خارجیت است و از این رو نمی‌توانند به ذهن که حیثیت عدم ترتب آثار دارد، وارد شوند و در غیر این صورت دچار انقلاب ذات می‌شوند؛ مانند وجود و صفات حقیقی آن؛ یا مفاهیمی که حیثیت مصداقشان نبود در خارج است و نمی‌توانند به ذهن بیابند، مانند عدم؛

۲. ذهنیت محض: مفاهیمی که حیثیت مصداق آنها در ذهن بودن است و در خارج وجود ندارند و به همین دلیل حیثیتشان عدم ترتب آثار خارجی است؛ اگر در خارج که حیثیتش ترتب آثار است حضور یابند، دچار انقلاب ذات می‌شوند، مانند کلی و جنس و فصل که از اشیای خارجی انتزاع نمی‌شوند، بلکه از مصادیق خود در ذهن منتزع می‌گردند (طباطبائی، بی‌تا، ص ۲۵۶). براین اساس عقل که نمی‌تواند این مفاهیم را از خارج انتزاع کند، مضطر به اعتبار وجود برای آنها در خارج است. اعتباری نامیدن معقولات ثانیه مانند وجود، ماهیت و شیئیت در آثار سهروردی سابقه دارد (سهروردی، ۱۳۷۵، ج ۱، ص ۳۶۱)؛ با این تفاوت که سهروردی این مفاهیم را کاملاً ذهنی می‌داند و به بیانی آنها را از جمله معقولات ثانیه منطقی می‌شمارد (همان، ص ۳۴۷)، درحالی‌که علامه نگاهی متفاوت دارد و مفاهیم اعتباری را اعم از معقولات ثانی فلسفی و منطقی می‌داند؛ در نتیجه اصطلاح اعتباری در نگاه این دو حکیم، دارای معانی متفاوت است.

۳. ارتباط مفاهیم اعتباری با خارج با توجه به ذهنی بودن آنها

عَلَّامَه معتقد است که مفاهیم اعتباری نیز هرچند از خارج اخذ نشده‌اند، بر خارج حمل می‌شوند و صدق به معنای مطابقت با خارج درباره قضاای تألیف‌شده از این مفاهیم مطرح است (طباطبائی، ۱۳۸۸، ج ۲، ص ۱۴۳-۱۴۴). به نظر می‌رسد این ادعای عَلَّامَه مبنی بر نسبت دادن مفاهیم ساخته‌شده در ذهن به خارج، با توجه به اینکه دستیابی ذهن به خود آن امر خارجی مانند وجود یا عدم ممکن نیست، دیرباور است. توضیح آنکه مفاهیم حقیقی قابلیت آن را دارند که هم در ذهن و هم در خارج موجود شوند. بنابراین می‌توان پذیرفت که ذهن به شیء خارجی اصطلاحاً با حفظ ماهیت دسترس دارد؛ اما درباره مفاهیمی که ورودشان به ذهن مستلزم انقلاب ذات است، حفظ ماهیت در ذهن و خارج معنا ندارد و با توجه به اذعان عَلَّامَه بر ساخته‌شدن این مفاهیم در ذهن، استناد آنها به خارج نمی‌تواند به شکل مفاهیم حقیقی باشد. در واقع نمی‌توان وجودی را که خود ذهن می‌سازد یا وحدتی را که اعتبار می‌کند، مطابق با وجود و وحدت خارجی دانست.

عَلَّامَه طباطبائی در *بداية الحکمه* به این نکته اشعار دارد و صدق و حمل مفاهیم اعتباری را (که با نوعی تحمل و توسع ذهنی ایجاد شده‌اند) بر مصادیق خارجی‌شان، متفاوت با مفاهیم حقیقی می‌داند؛ چراکه مصادیق مفاهیم حقیقی در حد آنها اخذ می‌شوند، درحالی‌که مفاهیم اعتباری اساساً ماهیت و حد ندارند (طباطبائی، ۱۴۲۰ق، ص ۱۵۱). وی استناد مفاهیم اعتباری به خارج را از سنخ صدق مفهوم بر مصداق خود می‌شمارد، نه صدق مفهوم بر افرادش آن‌گونه که افراد یک ماهیت در آن اخذ می‌شوند (طباطبائی، بی‌تا، ص ۲۵۷).

پاسخ این مسئله در آثار عَلَّامَه به شکل متمایز و تحت عنوان خاص وجود ندارد؛ ولی این به معنای بی‌توجهی او به این مشکل نیست و در ضمن برخی مباحث به این مشکل پرداخته است. وی استناد و حمل مفاهیمی چون وجود و عدم را بر خارج پیش‌فرض می‌داند و می‌گوید باید برای این مفاهیم نیز حکایت از خارج در نظر گرفت؛ اما از آنجاکه این مفاهیم از خارج اخذ نشده‌اند و خود ذهن آنها را ساخته است، نمی‌توان استناد آنها را مانند ماهیات دانست. با این حال این به معنای آن نیست که ذهن بدون توجه به خارج و بر اساس هیچ آنها را صیانت کرده

نقد و بررسی مفاهیم اعتباری نزد علامه طباطبائی و چگونگی شکل‌گیری آنها □ ۸۵

باشد، بلکه ساخت آنها با استمداد از دیگر مفاهیم است و از معقولات دیگر موجود در نفس نشئت می‌گیرند (طباطبائی، ۱۳۸۸، ج ۲، ص ۱۴۴-۱۴۵). به این ترتیب مفاهیم اعتباری از معقولات دیگر، یعنی از مفاهیم حقیقی نشئت می‌گیرند و مفاهیم حقیقی که در آرای علامه از طریق علم حضوری با خارج ارتباط و حتی اتصال دارند، ضامن حفظ ارتباط اعتباریات با خارج و حکایتگری آنها هستند.

علامه طباطبائی درباره ارتباط این مفاهیم با خارج می‌گوید اگرچه این‌گونه مفاهیم ماهیت ندارند و در نتیجه حکایتگر از خارج نیستند، ذهن برای آنها نوعی وصف حکایت اثبات می‌کند و اعتبار بیرون‌نمایی به آنها می‌دهد. اساساً نام‌گذاری این مفاهیم به اعتباری به همین دلیل است (طباطبائی، ۱۳۶۸، ج ۲، ص ۵۹). به این ترتیب ذهن این مفاهیم را حکایتگر و دارای مصادیق خارجی مانند مفاهیم حقیقی اعتبار می‌کند.

نظیر چنین بیانی در آثار شهید مطهری نیز یافت می‌شود. او نیز معقولات ثانی فلسفی را ذهنی محض نمی‌داند و می‌گوید این معقولات اختراع خود ذهن نیستند. وی در پاسخ به مشکل شناخت در فلسفه غرب در آرای کسانی چون کانت که مفاهیم را کاملاً ذهنی می‌دانند، نظریه معقولات ثانی را مطرح می‌کند و معتقد است که معقولات ثانی نه ذهنی محض‌اند و نه مانند ماهیات، مأخوذ از خارج‌اند. از نظر وی معقولات ثانیه از معقولات اولی، و آنها نیز از خارج گرفته شده‌اند. وی می‌گوید بنا بر باور فلاسفه مسلمان، ذهن قدرت اختراع مفاهیم را ندارد و معقولات ثانوی را پس از ایجاد معقولات اولی و بر اساس آنها می‌سازد (مطهری، ۱۳۸۷، ج ۹، ص ۴۱۵).

۴. انواع مفاهیم اعتباری

مفاهیم اعتباری انواع و اقسام مختلف دارند. همان‌گونه که گفته شد، نخستین تقسیم این مفاهیم که دارای سابقه در فلسفه اسلامی است، تقسیم مفاهیم اعتباری به مفاهیمی با مصادیق کاملاً ذهنی و مفاهیمی با مصادیق کاملاً خارجی، یا همان تقسیم معقولات ثانی به معقولات ثانی فلسفی و معقولات ثانیه منطقی است.

پس از تقسیم معقولات اعتباری به دو گروه فلسفی و منطقی، علّامه طباطبائی در معقولات ثانیة فلسفی و بر اساس نحوه ایجاد آنها، دو گروه دیگر را برمی شمارد: معقولات ثانیة فلسفی ای که از حکم در قضایا ایجاد می شوند، و معقولات ثانیة فلسفی ای که از مقایسه میان نفس و احوال و افعالش پدید می آیند. می توان گروه اول را مفاهیم اعتباری حکمی و گروه دوم را مفاهیم اعتباری نفسی نامید. در ادامه به هر کدام از این گروه ها و نحوه شکل گیری آنها در ذهن می پردازیم.

۴-۱. مفاهیم اعتباری با مصادیق ذهنی (معقولات ثانیة منطقی)

مفاهیم اعتباری با مصادیق ذهنی که می توان آنها را همان معقولات ثانیة منطقی دانست، دارای هویتی کاملاً ذهنی اند. از این رو علّامه آنها را مفاهیم ذهنیه می نامد و معتقد است که این مفاهیم به لحاظ مصادیقشان حیثیتی جز ذهنی بودن و در نتیجه عدم ترتب آثار ندارند. به این ترتیب این مفاهیم در ذهن پدید آمده اند و از خارج - به صورت مستقیم - اخذ نشده اند و ریخته گر ذهن آنها را ریخته گری کرده است (طباطبائی، ۱۳۸۸، ج ۲، ص ۱۴۴-۱۴۵).

مسئله اصلی درباره این مفاهیم، نحوه شکل گیری آنها در ذهن است. علّامه طباطبائی در *نهایة الحکمه* درباره شکل گیری آنها مراحل را به ترتیب ذیل ذکر می کند:

۱. ذهن مفاهیم حقیقی را از مصادیق خارجی آنها اخذ می کند؛

۲. ذهن این مفاهیم را نه از جهت مفهوم بودن و حکایتگری از شیء خارجی، بلکه به منزله مصادیقی مانند مصادیق خارجی مفاهیم در نظر می گیرد؛

۳. برای این مفاهیم که اکنون با چشم مصداق به آنها نگریسته می شود، خواصی در نظر می گیرند: الف) گروهی از این مفاهیم با یکدیگر در تمام ماهیت یکی هستند. ذهن از این گونه مفاهیم، «نوع» را انتزاع می کند که مصادیق آن به لحاظ ماهوی یکسان هستند؛

ب) گروهی از این مفاهیم در جزء ماهیت با یکدیگر اشتراک دارند. از این گونه مفاهیم، «جنس» و «فصل» ایجاد می شود؛

ج) گروهی از این مفاهیم در ماهیت با هم تفاوت دارند، اما در ویژگی ای خارج از آن با هم

دارای اشتراک‌اند، که این اشتراک یا مساوی با ماهیت است که در این صورت مفهوم «خاصه» از آن انتزاع می‌شود، یا اعم از آن است که مفهوم «عرض عام» انتزاع می‌گردد (طباطبائی، بی‌تا، ص ۲۵۷). به این ترتیب مفاهیم اعتباری ذهنی یا معقولات ثانی منطقی، از مفاهیم حقیقی در ذهن انتزاع می‌شوند. ذهن انسان این توانایی را داراست که مفاهیم حقیقی به دست آمده از خارج را مصادیق یک مفهوم بالاتر و ثانوی لحاظ کند؛ به صورتی که مفاهیم، خود بر اساس ویژگی‌های مشترک یا متفاوتشان، مصادیق امری مافوق شوند. علامه در این باره می‌نویسد:

ممکن است که ذهن به مفاهیمی که تلقی کرده توجه نماید و آنها را امور ثابتی به حسب نفس الامر تلقی و فرض کند که در این ظرف از ثبوت، دارای آثار و خواصی برای آنها باشد که از مرز ذهن تجاوز نمی‌کند؛ مانند کلیت و جزئیت، ذاتیت و عرضیت، جنسیت و نوعیت و نظایر اینها از معقولات ثانیة منطقی که ظرف عروض و اتصافشان هر دو ذهن است (طباطبائی، ۱۳۸۸، ج ۲، ص ۱۴۶).

به این ترتیب معقولات ثانیة منطقی، معقولاتی‌اند که هم در ذهن شکل می‌گیرند و هم در آن بر مصادیق خود حمل می‌شوند. در واقع ویژگی‌ها و خواص مفاهیم در ذهن، همان معقولات یا مفاهیمی‌اند که معقولات ثانیة منطقی یا مفاهیم اعتباری ذهنی خوانده می‌شوند.

۴-۲. مفاهیم اعتباری نفسی

علم حضوری اهمیتی بسزا در آرای علامه طباطبائی دارد؛ تا حدی که وی همه علوم حصولی را به علم حضوری بازگشت‌پذیر می‌داند. از این رو درباره منشأ مفاهیم اعتباری نیز علم حضوری نقشی ویژه دارد؛ تا جایی که یکی از اقسام معقولات ثانیة فلسفی مستقیماً از مقایسه علم حضوری با نفس و احوال و افعالش حاصل می‌شود، که ما آن را به اختصار مفاهیم اعتباری نفسی می‌نامیم. علامه طباطبائی ایجاد مفهومی همچون جوهر را از این سنخ می‌داند و می‌گوید ما حس جوهر شناس نداریم و ماهیت جوهر از علم حضوری انتزاع می‌شود؛ بر خلاف ماهیت اعراض که از طریق حس انتزاع می‌شود (طباطبائی، ۱۳۸۸، ج ۲، ص ۱۳۹).

در تشکیل این مفهوم، علم حضوری نقشی جدی و پررنگ دارد. چنان‌که گفته شد ما به نفس، قوا و افعال آن علم حضوری داریم و قوهٔ مدرکهٔ انسان به آنها اتصال دارد. این علم حضوری قابلیت آن را داشته که به صورتی ذهنی مانند دیگر صور ذهنی تبدیل شود. بنابراین نفس پس از علم حضوری به خود و قوا و افعالش، علمی حصولی از نحوهٔ ارتباط با قوا و افعالش می‌سازد؛ به این معنا که از علم حضوری خود به این ارتباط صورت و مفهومی ذهنی ایجاد می‌کند و از این طریق نسبت میان نفس و افعال و قوایش که تاکنون حضوراً معلوم نفس بودند، به صورت حصولی برای نفس معلوم می‌شوند. در بررسی این صور، نیاز افعال و قوای نفس به آن، و استقلال و قیام نفس بر خود روشن می‌شود. به عبارت دیگر می‌یابیم که قیام افعال و قوای نفس بر آن، از سنخ قیام ناعتی است، درحالی‌که نفس قائم بالذات است. به این ترتیب می‌یابیم که قوا و افعال نفس نیازمند امری مستقل‌اند که بر آن تکیه کنند و این را به صورت حکمی کلی می‌پذیریم. از سوی دیگر، نفس اعراضی در خارج می‌یابد که بر وی نمودار می‌شوند و از سنخ قوا و افعال نفس‌اند. از آنجاکه حکم امثال واحد است، نفس برای این اعراض نیز موضوعی قائم به خود اعتبار می‌کند؛ چنان‌که نفس موضوع افعال و قوایش است، این موضوع، همان جوهر است؛ یعنی نفس ابتدا گرما و سرما و تاریکی و روشنی (اعراض) را ادراک می‌کند، و پس از آن در تأملات عقلی، گرم و سرد و تاریک و روشن را اعتبار و انتزاع می‌کند (طباطبائی، ۱۳۶۸، ج ۲، ص ۵۹-۶۴؛ همو، ۱۳۸۸، ج ۲، ص ۱۳۸-۱۳۹؛ همو، بی‌تا، ص ۲۴۵). به این ترتیب نفس صورت ذهنی ارتباط نفس و قوا و افعالش را که از علم حضوری خود به این امر نشئت گرفته بود، به دیگر اعراضی که با حس به دست می‌آورد نسبت می‌دهد و براین اساس برای هر کدام موضوعی قائم به خود اعتبار می‌کند که این همان تشکیل مفهوم «جوهر» است.

علاوه بر مفهوم جوهر، مفهوم علیت و قانون علی و معلولی نیز از چنین فرایندی حاصل می‌شود (طباطبائی، ۱۳۶۸، ج ۲، ص ۶۳-۶۴)؛ چراکه وابستگی افعال نفس به آن و فاعلیت نفس دربارهٔ آنها رابطه‌ای کاملاً علی و معلولی است که ابتدا به صورت حضوری و سپس به شکل حصولی و از طریق صور علمیه معلوم نفس می‌گردد. به این ترتیب مفهوم علیت نیز ابتدا به

صورت حضوری از وجودبخشی نفس به افعالش و بعد به صورت مفهومی حصولی ایجاد می‌گردد و سپس نفس آن را در مواردی که چنین رابطه وجوددهی دارند، به کار می‌گیرد.

۴-۳. مفاهیم اعتباری حکمی

در نگاه علامه، علاوه بر معقولات نفسی، گروه بزرگ‌تر و شاید مهم‌تری از معقولات ثانیه به طریق دیگری در ذهن حاضر می‌شوند. مفاهیم اعتباری حکمی دو گروه از معقولات را دربر می‌گیرند که هر کدام به جهتی نمی‌توانند مانند مفاهیم حقیقی در ذهن حضور یابند: اولاً مفهوم وجود و صفات آن، ثانیاً مفهوم عدم. بنا بر نظر علامه، این مفاهیم از طریق حکم در قضایای موجب و عدم آن در قضایای سالبه ایجاد می‌شوند (طباطبائی، بی‌تا، ص ۲۵۷) و به همین دلیل می‌توان آنها را مفاهیم اعتباری حکمی نامید.

حکم در قضایای موجب و عدم آن در قضایای سالبه، دارای ویژگی خاصی است که نفس را قادر به ساختن مفاهیم اعتباری می‌سازد. از این رو پیش از بررسی نحوه انتزاع این مفاهیم، بررسی چیستی حکم و علت اهمیت آن از دیدگاه علامه طباطبائی ضروری به نظر می‌رسد.

۴-۳-۱. چیستی حکم و اهمیت آن: حکم، فعلی نفسانی در ظرف ادراک است که تصورات را به هم مربوط می‌سازد. به بیانی دیگر، حکم عبارت است از یکی کردن مفاهیم ذهنیه برای ابراز واقعیات خارجی. بنابراین تعریف حکم چنین است: «فعلی نفسانی، حاکی از واقعیات خارجی» (طباطبائی، ۱۴۲۰ق، ص ۱۴۷).

یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های حکم که آن را از دیگر علوم انسان متمایز می‌سازد، دوجهی بودن آن است؛ به این معنا که برخلاف نوع دیگر ادراک که تصورات اند، حکم نه تنها حاکی از واقعیت، بلکه فعلی نفسانی است. به عبارت دیگر تصورات نوعی انفعال از خارج‌اند و به همین دلیل حاکی از آنها نیز هستند؛ اما حکم، تنها انفعال از خارج نیست و خود، فعل نفس است، ولی این به معنای عدم ارتباط آن با خارج نیز نیست و در هر حکمی حکایتگری از خارج موجود است. علامه طباطبائی در این باره می‌نویسد:

فالحکم فعل من النفس وهو مع ذلك من الصور الذهنية الحاكية لما وراءها ولو كان
تصوراً مأخوذاً من الخارج لم تكن القضية مفيدة لصحة السكوت كما في أحد جزئی
الشرطية ولو كان تصوراً أنشأته النفس من عندها من غير استعانه واستمداد من
الخارج لم يحك الخارج (طباطبائی، بی‌تا، ص ۲۵۲).

با این بیان ذووجهین بودن حکم مدلل می‌گردد. از سویی، حکم مانند صور ذهنیه مأخوذ از
خارج و منفعل از آن نیست؛ چراکه اگر چنین می‌بود، سکوت بر آن جایز نمی‌بود. از سوی دیگر،
فعل و ادراکی نیست که نفس آن را از پیش خود و بدون توجه به خارج انشا کرده باشد؛ زیرا در
این صورت از خارج حکایت نمی‌کرد؛ درحالی‌که حکم در قضایا هم فعل نفس است و سکوت
بر آن جایز است، و هم حکایت از خارج دارد.

این ویژگی حکم، آن را پدیده‌ای ویژه در میان ادراکات ما می‌سازد؛ چراکه به واسطه حکم
می‌توان راهی به خارج از ذهن یافت (طباطبائی، ۱۳۶۸، ج ۲، ص ۵۹)؛ به این صورت که اگرچه
حکم ماهیت نیست و مانند آن از خارج حکایت نمی‌کند، به نحوی وصف حکایت برای آن وجود
دارد. از سوی دیگر، فعلی نفسانی است که حضوراً مورد ادراک نفس است که نفس، خود آن را
ایجاد می‌کند. بر اساس ویژگی درونی - بیرونی بودن، حکم پلی بین ذهن و خارج قلمداد می‌شود.
استاد مطهری در بیان این ویژگی حکم می‌گوید حکم در میان همه امور نفسانی دارای
ویژگی خاصی است و آن این است که از یک جنبه انفعالی، و از جنبه دیگر فعلی و حضوری
است. توضیح اینکه امور نفسانی ما بر دو قسم‌اند: ۱. صور ذهنیه، که ذهن آنها را بر اساس
برخورد با واقعیت خارجی می‌سازد و صرفاً بیانگر واقعیاتی در خارج نفس هستند؛ ۲. نفسانیات
غیرذهنی‌اند که مربوط به دستگاه‌هایی غیر ذهن بوده، اموری از قبیل اراده و شوق و لذت هستند.
این‌گونه امور اولاً بیانگر چیزی خارج از ذهن نیستند و ثانیاً حضوراً نزد نفس حاضرند. حکم
دارای هر دوی این جنبه‌هاست: از سویی صورتی است حاکی از ارتباط موضوع و محمول در
خارج خود، و از این جهت باید آن را علمی حصولی و کیفیتی انفعالی بدانیم؛ از سوی دیگر فعلی
نفسانی است که در ردیف دیگر امور نفسانی قرار دارد (طباطبائی، ۱۳۶۸، ج ۲، ص ۵۷-۵۹).

دو جنبه متفاوت حکم می‌تواند این فرض را در ذهن تقویت کند که حکم در واقع دو چیز است و این دو بُعد حکم در واقع ناشی از دو واقعیت‌اند؛ چراکه جنبه فعل و انفعال نمی‌تواند در یک شیء جمع شود؛ در نتیجه نباید حکم را مانند ماهیات در حکایت از خارج شمرد. علامه در اصول فلسفه می‌گوید: (هرچند حکم واقع‌نمایی دارد)، اما نمی‌توان آن را در صف سایر ماهیات قرار داد؛ زیرا آنچه برای او واقعیت به‌شمار می‌رود، فعل ذهنی است (طباطبائی، ۱۳۶۸، ج ۲، ص ۵۷). در نتیجه باید بین این دو جنبه از حکم و حقیقتشان تفاوت قایل شویم و حکم را همان جنبه فعلی نفسانی شمرده، بُعد دیگر را که حالت انفعالی دارد، مربوط به امری دیگر بدانیم که نسبت حکمیه نامیده می‌شود. نسبت حکمیه، تصور محمول متناسب به موضوع است که حکم بر اساس باور یا عدم باور به این نسبت، ابراز و در واقع اعمال می‌شود.

در بسیاری از مواضع علامه طباطبائی مفاهیم اعتباری را حاصل استقلال نگرستن حکم در قضایا می‌داند؛ درحالی‌که در مواضعی دیگر، این مفاهیم را حاصل استقلال نگرستن نسبت حکمیه معرفی می‌کند. وی در رساله علم خود به این نکته اشاره می‌کند:

ممکن است ذهن ما به حکمی که بین موضوع و محمول ریخته‌گری نموده، توجه کند و از آن صورت رابط کلامی را که همان نسبت حکمیه است اخذ کرده و بدون استقلال در مفهوم بودن، آن را نسبت موجود در غیر تصور نماید. پس از این مرحله، لحاظ استقلال بدان نموده و آن را به مفهوم مستقلی تبدیل می‌سازد که حکایت از وجود فی‌نفسه دارد - نه وجود رابط - و با این صیانت، مفهوم وجود ساخته می‌شود (طباطبائی، ۱۳۸۸، ج ۲، ص ۱۴۵-۱۴۶).

همان‌گونه که در این عبارات مشخص است، علامه ایجاد مفهوم وجود را مربوط به لحاظ استقلال نسبت حکمیه می‌داند. وی می‌گوید نسبت حکمیه وجود رابط است که فی‌نفسه لحاظ کردن آن، یا به عبارت دیگر استقلال نگرستن به آن، منشأ ایجاد مفهوم وجود خواهد بود. پیچیدگی حکم، موجب می‌شود بین نسبت حکمیه به عنوان تصور رابطه بین موضوع و محمول، و حکم به منزله فعلی نفسانی خلط صورت گیرد و ایجاد ابهام کند. لذا برخی نسبت حکمیه را

جزء مستقل قضیه، و برخی دیگر آن را بُعدی از حکم می‌شمارند.

علامه طباطبائی درباره اجزای قضیه موجه برخلاف صدرالمتألهین و ابن‌سینا قایل به سه‌جزئی بودن قضیه است. وی نسبت حکمیه را جزء اجزای قضیه نمی‌داند. او معتقد است نسبت حکمیه جزء واقعی قضیه نیست و صرفاً از آن جهت که حکم به آن نیاز دارد وارد این مبحث شده است. به بیان واضح‌تر موضوع، محمول و حکم جزء واقعی قضیه‌اند و نسبت حکمیه خارج از قضیه است؛ ولی نفس برای حکم نیاز به تصور محمول در حالت انتساب به موضوع دارد، و این امر سبب ورود نسبت حکمیه به این مبحث شده است (طباطبائی، بی‌تا، ص ۲۵۱). در واقع علامه نسبت حکمیه را مقدمه‌ای برای وصول به حکم می‌داند و آن را امری مستقل از حکم به‌شمار نمی‌آورد. نسبت حکمیه از نظر وی امری کاملاً ذهنی است که نفس برای ایجاد حکم آن را آماده می‌کند.

با توجه به روشن بودن تفاوت حکم و نسبت حکمیه (اکبریان، ۱۳۶۶، ص ۴۷) و نقش هر کدام در شکل‌گیری قضیه از دیدگاه علامه، نهایتاً باید اذعان کرد که ایشان دو منشأ برای مفهوم وجود معرفی می‌کند: ۱. حکم در قضایا؛ ۲. نسبت حکمیه، که رابطه این دو امر و رابطه هر کدام از این امور با وجود رابط در عبارات علامه مبهم است. گاهی حکم دارای وجودی رابط است که لحاظ استقلالی آن موجب ایجاد مفهوم وجود می‌شود، و گاه نسبت حکمیه و وجود رابط آن موجب ایجاد مفهوم وجود است (طباطبائی، ۱۳۸۸، ج ۲، ص ۱۴۵-۱۴۶).

در هر صورت چه حکم را دارای وجود رابط بدانیم و چه نسبت را، یکی از این امور یا هر دوی آنها به دو طرف قضیه قائم بوده، وجود مستقل ندارند. در جریان ساخت مفاهیم اعتباری این وجود رابط به عنوان وجود مستقل و فی‌نفسه لحاظ می‌گردد و یا به عبارت علامه، به حکم در قضایا به صورت استقلالی نگریسته می‌شود (طباطبائی، بی‌تا، ص ۲۵۷). بر همین اساس انتزاع این مفاهیم عبارت از تبدیل وجود رابط به وجود فی‌نفسه است و این معنای انتزاع مفاهیم اعتباری حکمی است. در نتیجه بر خلاف تصور عام درباره معنای انتزاع مبنی بر تقشیر مفاهیم حقیقی به منظور رسیدن به مفاهیم اعتباری، انتزاع به معنای استقلالی دیدن حکم یا به تعبیر دیگر

فی نفسه لحاظ کردن وجودات رابط در قضایاست.

۲-۴. شکل‌گیری مفاهیم اعتباری حکمی: هرچند علامه درباره شکل‌گیری مفاهیم اعتباری حکمی، قایل به استقلال لحاظ کردن حکم یا نسبت حکمیه ایجاد است و همین مقدار نیز بدیع است، وی به این مقدار بسنده نمی‌کند و درباره شکل‌گیری مفاهیم اعتباری حکمی، فرایند مفصلی برمی‌شمارد که نگاهی دقیق‌تر از نظریه او ارائه می‌دهد. این مراحل که از ایجاد یک قضیه تا دستیابی به مفهوم وجود و صفات و آن و همچنین مفهوم عدم ادامه دارند، بدین شرح‌اند (طباطبائی، ۱۳۶۸، ج ۲، ص ۴۸-۵۵؛ همو، بی‌تا، ص ۲۵۷-۲۵۸):

۱. در نخستین مرحله صورت یک شیء از طریق حس در ذهن ایجاد می‌شود. مثلاً از طریق قوه بینایی سفیدی و سیاهی ادراک می‌شود و سپس آنچه به ادراک درآمده است، در خیال ذخیره می‌گردد؛
۲. سپس سفیدی‌ای دیگر به ادراک درمی‌آید و آن نیز در خیال ذخیره می‌شود؛
۳. هنگامی که قوه مدرکه سفیدی دوم را به خیال می‌برد، آن را عین سفیدی اول می‌یابد؛ درحالی‌که سفیدی را مانند سیاهی نمی‌دید. در واقع در میان دو سفیدی نسبتی می‌یابد که در میان سفیدی و سیاهی وجود ندارد؛
۴. در نتیجه این فعالیت یک حمل (سفیدی بر خود) و یک عدم‌الحمل (سفیدی بر سیاهی) به وجود می‌آید؛ اما از آنجا که نفس خود را درباره حکم اثباتی نسبت‌ساز می‌بیند، عدم فعل خود را درباره عدم‌الحمل کار و فعل می‌پندارد و نبودن نسبت اثباتی میان سفیدی و سیاهی را، نسبتی مغایر با نسبت اثباتی می‌انگارد؛ بدین‌گونه نسبت‌پنداری «نیست» در مقابل نسبت خارجی و واقعی «است» پیدا می‌شود؛
۵. بر همین اساس یک قضیه حملیه «این سفیدی این سفیدی است»، و یک قضیه سلبیه «این سفیدی این سیاهی نیست» ایجاد می‌شود؛
۶. نفس، حکم در این قضایا را که فعل خود اوست، به صورت استقلالی و درحالی‌که مضاف به طرفین است لحاظ می‌کند. به این صورت نسبت حکمیه یا به تعبیر دیگر، نسبت موضوع و محمول به صورت استقلالی در نظر آورده می‌شود: مثلاً سفید بودن سفیدی، و سیاه نبودن سفیدی؛

۷. در مرحله نهایی این ترکیب وصفی مجرد از موصوفات می‌گردند و مفهوم وجود و عدم (بودن و نبودن) به دست می‌آیند. مفاهیمی دیگر مثل وحدت و کثرت نیز از این طریق حاصل می‌شوند؛
۸. قوه مدرکه انسان پس از تشکیل دو قضیه می‌یابد که در قضیه سلبیه دو طرف قضیه یکدیگر را طرد و دفع می‌کنند و از اینجا مفهوم کثرت نسبی یا عددی ایجاد می‌شود، در حالی که در قضیه موجهه این طرد و کثرت وجود ندارد و از نبود کثرت، نفس مفهوم وحدت را می‌سازد (طباطبائی، ۱۳۶۸، ج ۲، ص ۵۵). همچنین دیگر صفات وجود مانند وجوب، قوه و فعل، از مفهوم وجود اخذ، و پس از آن ساخته می‌شوند (طباطبائی، بی‌تا، ص ۲۵۸).

براین اساس مفاهیم اعتباری حکمی از حکم در قضایا و استقلال لحاظ کردن آن ایجاد می‌شوند که در رأس این مفاهیم، وجود و عدم قرار دارند. در این نظریه حکم به منزله فعلی نفسانی که از سنخ علم به شمار می‌آید، نفس را قادر می‌سازد که فعلش را محکی عنه قرار دهد؛ به این صورت که حکم را به شکل صورتی درمی‌آورد و مفهومی از آن می‌سازد. در واقع نفس قادر است به فعل خود که بر اساس واقعیتی خارجی ایجاد کرده، با نگاهی ثانوی، این بار به عنوان محکی عنه، آن هم به شکل تصور بنگرد و از آن مفاهیم جدید اعتبار کند.

ایجاد این مفاهیم به توانایی ذهن بشری بستگی دارد؛ چراکه ذهن انسان می‌تواند آنچه را به دست آورده دوباره و با نگاهی ثانوی بررسی کند؛ از این رو به نسبت‌هایی که بین اشیا یافته بود با نگاهی مستقل از طرفین قضیه (موضوع و محمول) می‌نگرد و از این طریق مفاهیم اعتباری شکل می‌گیرند (طباطبائی، ۱۳۶۸، ج ۲، ص ۶۴-۶۹). بنابراین مفاهیم اعتباری حکمی تنها مربوط به انسان و قدرت ذهن انسانی در تعمل و کار بر روی مفاهیم اند.

۵. نقد و بررسی نظریه علامه طباطبائی

از آنجاکه به معقولات ثانیه منطقی و مفاهیم اعتباری نفسی کمتر پرداخته شده و نحوه ایجاد آنها مشکل خاصی به ذهن متبادر نمی‌سازد، در این بخش به نقد و بررسی نظریه خاص علامه درباره مفاهیم اعتباری حکمی که در زمینه مفاهیم محوری فلسفه مطرح شده‌اند خواهیم پرداخت.

۵-۱. پرداختن به مفهوم وجود و حکایت آن از حقیقت وجود

مفهوم وجود و عوارض آن مثل وحدت و کثرت به‌رغم نقش بی‌بدیل در فلسفه، همواره مورد نوعی مسامحه و بی‌توجهی قرار گرفته‌اند. این مفاهیم که از مفاهیم اولیه و بدیهی فلسفی به‌شمار می‌آیند، معقولات ثانیه‌اند؛ ولی به نحوه ایجاد و ویژگی‌های مفهومی آنها توجهی نشده است. این غفلت و مسامحه هنگامی شکل جدی به خود می‌گیرد که حقیقت وجود، کنه خفا و غیبت از انسان، ولی مفهوم آن اعراف‌الاشیاء دانسته می‌شود. این بدان سبب است که فلاسفه معتقدند حقیقت وجود عین خارجیت و تشخیص است و نمی‌تواند به ذهن که لزوماً با نبود آثار خارجی همراه است، وارد شود. در نتیجه حقیقت وجود هرگز به ذهن انسان راه نمی‌یابد، اما مفهوم آن بدیهی است و شناخته‌شده‌ترین مفهوم برای انسان دانسته می‌شود. اینجاست که نسبت و رابطه حقیقت وجود و مفهوم آن می‌تواند کانون پرسش قرار گیرد و این پرسش مطرح شود که اولاً با توجه به عدم امکان ورود حقیقت وجود به ذهن و مفهوم‌سازی از آن، مفهوم وجود چگونه ایجاد می‌شود؟ ثانیاً این مفهوم که از حقیقت وجود خارجی ساخته نشده و از طریقی غیر از ورود مصداق خود به ذهن آمده، چگونه می‌تواند حاکی از حقیقت خارجی و نماینده آن دانسته شود؟ این پرسش‌ها یا به عبارت بهتر اشکالات در صورت بی‌پاسخ ماندن می‌توانند کل فلسفه و به‌ویژه فلسفه اسلامی را از اعتبار و معقولیت خارج، و آن را منهدم کنند؛ چراکه وجود، محوری‌ترین مفهوم فلسفی است که تصور و تصدیق آن آغاز فلسفه به‌شمار می‌آید. در نتیجه معلوم نبودن رابطه حقیقت وجود و مفهوم آن، و همچنین ابهام در منشأ ایجاد مفهوم وجود می‌تواند اصل فلسفه و امکان آن را به محاق برد.

باید توجه کرد که علامه طباطبائی نخستین کسی است که به اشکال مزبور پرداخته و نحوه ایجاد مفهوم وجود را بررسی کرده است؛ لذا باید توجه او به چنین موضوعی را درخور تحسین دانست؛ زیرا تا پیش از او بحث‌ها بیشتر حول حقیقت وجود بود، اما ایشان به بحث مفهوم وجود و منشأ آن توجه کرد و ویژگی‌های مفهومی آن را بررسید. وی درباره پیدایش مفهوم وجود، واسطه میان مفهوم و حقیقت وجود را خالی یافت و در نتیجه حکم را به منزله حقیقتی دوجانبه

که هم حاکی از واقعیت خارجی است و هم فعلی نفسانی، منشأ مفهوم وجود دانست. علامه با استفاده از حکم، در پی ایجاد حکایتگری صحیح مفهوم وجود از حقیقت آن است؛ زیرا به اذعان خود او حکم از سویی حکایتگر بیرون از ذهن است و از این رو می‌تواند در زمره علم به‌شمار آید و از سوی دیگر خود فعلی نفسانی است که نفس آن را ایجاد می‌کند. به این ترتیب مفهوم وجود که حاصل از حکم است، هرچند توسط نفس ایجاد شده و مانند ماهیات مستقیم و به صورت انفعالی حاصل نمی‌شود، این فعل نفس، اختراع مفهوم وجود بدون توجه به خارج نیست؛ زیرا در حکم، جنبه علمی و حکایت از خارج نیز مطرح است.

در نتیجه علامه طباطبائی در مقام نخستین فیلسوف، به بررسی رابطه حقیقت وجود و مفهوم آن می‌پردازد. این نظریه علاوه بر ارزشی که از باب توجه به این موضوع مغفول مانده در فلسفه دارد، با محور قرار دادن حکم به منزله منشأ مفهوم وجود، در پی اصلاح رابطه مفهوم و حقیقت وجود و حکایت این مفهوم از آن حقیقت خارجی است؛ اما نمی‌توان آن را خالی از ابهامات و اشکالات دانست. در ادامه به بررسی این اشکالات خواهیم پرداخت.

۵-۲. حکم و ابهامات آن در نظریه علامه طباطبائی

در نظریه علامه طباطبائی درباره ایجاد مفاهیم اعتباری حکمی، حکم در قضایا منشأ مفهوم وجود دانسته می‌شود؛ به این صورت که حکم ابتدا در حال اضافه به طرفین خود لحاظ، و سپس به صورت مستقل به آن نگریسته می‌شود و ضمن این فعالیت ذهنی مفهوم وجود به دست می‌آید. در این نظریه همان‌گونه که در بخش مربوط به آن گذشت، گاهی حکم، و گاهی نسبت حکمیه به منزله مقدمه لازم جهت ابراز حکم و نه جزئی از قضیه، منشأ مفهوم وجود معرفی شده است؛ به گونه‌ای که فی‌نفسه لحاظ کردن وجود رابط آنها موجب ایجاد مفهوم وجود خواهد شد. ابهام درباره منشأ بودن حکم یا نسبت حکمیه و اینکه کدام یک وجود رابطی هستند که فی‌نفسه لحاظ کردن آنها مفهوم وجود را می‌سازد، موضوعی است که در این بخش به آن خواهیم پرداخت. حکم در نگاه بسیاری از حکما فعلی است نفسانی که ایقاع یا قطع نسبت می‌کند

(صدرالمتألهین، ۱۳۷۱، ص ۳۱۵). از این رو حکم به منزله فعل نفسانی، با علم که حالتی انفعالی دارد، ناسازگار است: «فقد علم منه أن التصدیق قسم من التصور المطلق، وأن الحكم فعل من أفعال النفس غیر داخل تحت العلم التصوری الانفعالی» (صدرالمتألهین، ۱۳۷۱، ص ۳۱۵).

در نتیجه حکم را به منزله امر واحد نمی‌توان دارای دو جنبه فعلی و انفعالی دانست؛ زیرا به‌رغم بیان اکثر فلاسفه مبنی بر فعل نفس بودن حکم، جنبه فعل و انفعال در یک امر جمع نمی‌شوند. در نتیجه باید نسبت حکمیه را که با حکم رابطه‌ای تنگاتنگ دارد و مقدمه آن به‌شمار می‌آید، امر انفعالی و علمی دانست که در حکم لحاظ شده است. در نتیجه دو جنبه داشتن حکم مربوط به خود حکم نیست؛ بلکه حکم فعلی نفسانی است؛ یعنی همان اذعان به نسبت حکمیه که انفعالی و علمی است. در واقع حکم امری بسیط است که از اعتقاد شخص به اتحاد موضوع و محمول حکایت می‌کند و فعلی نفسانی است، و متعلق حکم نسبت حکمیه اتحادیه است و تا این نسبت نباشد، حکمی که فعل نفس است تحقق نخواهد یافت (اکبریان، ۱۳۶۶، ص ۴۷).

حقیقت آن است که حکم، متعلق به تصدیق (مصباح، ۱۳۶۶، ج ۱، ص ۱۶۵) و وجود رابط، متعلق به قضیه است و تصدیق با قضیه متفاوت است. آیت‌الله جوادی آملی در این باره می‌آورد: در عبارات علّامه طباطبائی که موضوع، محمول و حکم از اجزای قضیه دانسته شده است، قضیه و تصدیق سهواً از یکدیگر جدا نشده‌اند؛ با اینکه از همدیگر منفک‌اند؛ زیرا اجزای قضیه موضوع، محمول و وجود رابط است، ولی حکم در ناحیه تصدیق است نه ناحیه قضیه (جوادی آملی، ۱۳۸۶، ج ۲، ص ۹۶-۹۸).

وی بر این باور است که هرچند علّامه نسبت حکمیه را که مقدمه حکم به‌شمار می‌آید، جزء قضیه نمی‌داند و عبارات او با به‌شمار آوردن نسبت حکمیه در تصدیق هماهنگی دارد، حکم را از اجزای قضیه می‌داند، و این در حالی است که هر دوی این امور به تصدیق که به صورت بسیط در نفس موجود است، تعلق دارند (همان، ص ۹۸).

توضیح آنکه تصدیق به دو معنا یا دو شکل می‌تواند در نظر آورده شود: اگر تصدیق به معنای حکم در نظر گرفته شود، به صورت بسیط در نفس است و اگر به صورت قضیه بیان شود، مرکب

از چند جزء است (مصباح، ۱۳۶۶، ج ۱، ص ۱۶۵)؛ به این صورت که تصدیق همراه با حکم در نفس به صورت بسیط یعنی اعتقاد شخص به چیزی وجود دارد، و هنگامی که فرد این اعتقاد را به صورت قضیه بیان می‌کند، آن قضیه دارای موضوع، محمول و وجود رابط خواهد بود. در واقع آنچه معادل حکم تصدیق در قضیه وجود دارد، وجود رابط است که موضوع و محمول را به یکدیگر متصل می‌سازد. آیت‌الله جوادی آملی حکم را به سبب فعل نفس بودن جزء تصدیق می‌شمارد: حکم ایجاد است و ایجاد در حریم تصدیق است، و آنچه در حریم قضیه است، وجود است؛ یعنی وجود رابط که به سبب حکم ایجاد می‌شود و در قضیه قرار می‌گیرد (جوادی آملی، ۱۳۸۶، ج ۲، ص ۹۷).

بنابراین بیان علامه درباره اینکه حکم در قضایا یا نسبت حکمیه می‌تواند منشأ مفهوم وجود قرار گیرد، بیانی مسامحه‌آمیز است؛ چراکه آنچه در قضایا موجود است، وجود رابط است که معادل حکم در تصدیق است. در نتیجه وجود رابط در قضایاست که می‌تواند با استقلالی لحاظ شدن، منشأ مفهوم وجود در نظر گرفته شود.

باید توجه داشت که هر چند علامه طباطبائی در بسیاری از مواضع، تلقی استقلالی وجود رابط را منشأ مفهوم وجود می‌داند، این وجود رابط را محقق در نسبت حکمیه (طباطبائی، ۱۳۸۸، ج ۲، ص ۱۴۵-۱۴۶) یا خود حکم می‌داند که با توجه به تفاوت جایگاه حکم و نسبت حکمیه و وجود رابط نمی‌تواند پذیرفته شود. البته توجه او به فی‌نفسه لحاظ کردن وجود رابط، نشان‌دهنده منظور اصلی وی در منشأیت وجود رابط در ایجاد مفهوم وجود است که البته با مسامحه در بیان همراه است.

در هر صورت باید توجه داشت که می‌توان با اصلاح بیان علامه درباره حکم، اصل نظریه وی را حفظ کرد و وجود رابط در قضایا را منشأ مفهوم وجود دانست؛ به این صورت که وجود رابط در قضایا همان حکم در تصدیق است که در قضیه ظهور کرده است؛ در نتیجه حکم و نسبت حکمیه که دارای ویژگی فعلی و انفعالی‌اند و این ویژگی موجب حفظ حکایتگری مفهوم وجود از حقیقت آن می‌شد، به نحوی در وجود رابط در قضایا حضور دارند، و فی‌نفسه لحاظ کردن چنین وجود رابطی، مفهوم وجود را حاصل می‌کند.

نتیجه‌گیری

نظریه علامه طباطبائی درباره اعتباریات را باید بخش مهمی از نظریه ایشان در مورد معقولات دانست؛ چراکه او در این موضوع به بحث در مورد مفاهیم بسیار مهمی مانند وجود و ملحقات آن می‌پردازد که مفاهیم اصلی فلسفه به‌شمار می‌آیند و ضمن بیان اینکه این مفاهیم در ذهن ساخته می‌شوند، رابطه آن با خارج و واقع‌نمایی آنها را تبیین می‌نماید.

در این نظریه علامه با تأکید بر نفس و مهم‌تر از آن حقیقت حکم، به منزله امری که واسطه بین نفس و خارج است، می‌تواند منشأ شکل‌گیری این‌گونه معقولات را تبیین نماید. معرفی حکم به منزله ریشه اصلی تشکیل مفهوم وجود و ملحقات آن، این نقطه قوت را دارد که هم از سویی علم است و واقع‌نمایی دارد، و هم فعلی است که نفس خود را ایجاد می‌کند؛ در نتیجه می‌توان مفهوم وجود را از آن ساخت که در این صورت هم ساخت مفهوم وجود توسط نفس صورت می‌گیرد و هم این مفهوم اختراعی و بی‌ارتباط با عالم خارج نیست. البته بیان علامه دارای ابهاماتی نیز هست که هرچند نیاز به اصلاح دارد، اما خللی به اصل نظریه وارد نمی‌سازد.

منابع

- اکبریان، رضا، ۱۳۶۶، حکمت متعالیه و تفکر فلسفی معاصر، تهران، بنیاد حکمت اسلامی صدرا.
- جوادی آملی، عبدالله، ۱۳۸۶، رحیق مختوم: شرح حکمت متعالیه، چ سوم، تهران، اسراء.
- خسروپناه، عبدالحسین و حسن پناهی آزاد، ۱۳۸۸، نظام معرفت شناسی صدرا بی، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
- سهروردی، شهاب الدین، ۱۳۷۵، مجموعه مصنفات، تصحیح و مقدمه هانری کربن، سیدحسین نصر و نجفقلی حبیبی، چ دوم، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- صدرالمتألهین، ۱۳۷۱، التصور و التصدیق، چ پنجم، قم، بیدار.
- طباطبائی، سیدمحمدحسین، ۱۳۶۸، اصول فلسفه و روش رئالیسم، باورقی مرتضی مطهری، چ ششم، قم، صدرا.
- ، ۱۴۲۰ق، بدایة الحکمه، قم، جامعه مدرسین.
- ، ۱۳۸۸، مجموعه رسائل (رساله الولایه، علم، برهان و علم امام)، به کوشش سیدهادی خسروشاهی، چ دوم، قم، بوستان کتاب.
- ، بی تا، نهایة الحکمه، قم، جامعه مدرسین.
- مصباح، محمدتقی، ۱۳۶۶، آموزش فلسفه، چ دوم، تهران، سازمان تبلیغات اسلامی.
- مطهری، مرتضی، ۱۳۸۷، مجموعه آثار، ج ۹ (جلد پنجم از بخش فلسفه، شرح مبسوط منظومه ۱)، ج ۱۰ (جلد ششم از بخش فلسفه، شرح مبسوط منظومه ۲)، چ یازدهم، تهران، صدرا.